

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض کردیم که مسأله تداخل در مسیبات چهار صورت دارد. صورت اول را عرض کردیم و ملاحظه فرمودید که قاعده در چنین موردی عدم تداخل را اقتضا دارد.

صورت دوم، سوم و چهارم

صورت دوم این بود که دو حکم به طبیعت واحده تعلّق پیدا کرده است، اما هر کدام از متعلقات قیدی مباین با دیگری دارد؛ مثلاً مولا میگوید: «أکرم عالماً» و دو مرتبه میفرماید: «أکرم هاشمياً» ، در اینجا وجوب به اکرام تعلّق پیدا کرده، اما قید اکرام اول عالم است و قید اکرام دوم هاشمی. صورت سوم این است که دو طبیعت مختلف وجود دارد؛ مولا در مرحله اول میگوید: «أکرم عالماً» ، و در مرحله دوم میگوید: «أضف هاشمياً» . و صورت چهارم جایی است که این دو طبیعت از نظر اجزا و شرائط به طور کل با یکدیگر تغایر دارند؛ مثل صلاة نافله و صلاة غفيله.

حکم این سه صورت

در این سه صورت اولاً کسی نباید توهّم کند که ما در صورت اول قائل به عدم تداخل شدیم، در این سه صورت نیز به طریق اولی باید قائل به عدم تداخل شویم. این توهّم، توهّم باطلی است؛ برای اینکه در صورت اول مسأله اجتماع مثلیت در شیء واحد مطرح بود، اما در این سه صورت این محذور وجود ندارد؛ چرا که در این سه صورت، از اول میگوییم متعلقاتها فرق می کنند. بنابراین، باید توهّم مسأله اولویت را در اینجا منتفی بدانیم.

دلیل بر تداخل در این سه صورت

در این سه صورت، هم دلیل بر عدم تداخل اقامه شده است و هم دلیل بر تداخل. اما دلیل بر تداخل این است که برخی فرموده اند که قاعده در این سه صورت تداخل را اقتضا می کند؛ برای این که این دو طبیعتی که متعلق امر مولا واقع شده، از نظر وجود خارجی، در یک عمل خارجی جمع می شود؛ مولا گفته است: «أکرم عالماً وأکرم هاشمياً»، حال، اگر این مأمور و عبد عالم هاشمی پیدا کرد و او را اکرام نمود، اینجا صدق می کند که هم طبیعت اول محقق شده است و هم طبیعت دوم و با یک عمل واحد، هر دو دستور امتثال می شود. در اینجا نمی خواهیم بگوییم که یک دستور داریم؛ اگر یک دستور باشد، دیگر تداخل نمی شود؛ تداخل یعنی این دو حکم و دستوری که در اینجا موجود است، با یک عمل واحد هر دوی آنها را امتثال کنیم. و یا در

صورت سوم که مولا می‌گوید: «**اَکْرَمَ عَالِماً وَأَضْفَ هَاشِمْیاً**» ، اگر شخصی عالم هاشمی را مهمان کرد، هم «**اَکْرَمَ عَالِماً**» امتثال شده و هم «**أَضْفَ هَاشِمْیاً**».

در مورد نماز غفیله و نماز نافله مغرب نیز همین‌طور است؛ با این دو رکعت، هم نافله مغرب محقق می‌شود و هم نماز غفیله. لذا، باید در اینجا بگوییم چون عمل واحد، مصداق برای امتثال هر دو تکلیف است، بین این دو تکلیف تداخل محقق می‌شود. برخی دیگر از راه تأکّد وارد شده و گفته‌اند: اینجا که مولا می‌گوید: «**اَکْرَمَ عَالِماً وَأَکْرَمَ هَاشِمْیاً**» ، اگر کسی پیدا شد که هم عالم بود و هم هاشمی، وجوب اکرام عالم تأکید می‌شود. اگر مسأله تأکّد مطرح شد، تأکّد، با وحدت حکم ملازمه دارد؛ در صورت وحدت حکم نیز چیزی به نام تداخل نداریم.

اشکال و توهّم: موضوع تداخل در مسببات مربوط به جایی است که احکام متعدد داریم؛ در این صورت، این سؤال مطرح می‌شود که آیا امتثال احکام متعدده با عمل واحد محقق می‌شود یا نه؟ اما اگر مسأله تأکّد را مطرح کردیم، دیگر مسأله تداخل کنار می‌رود. **جواب توهّم:** تأکّد در جایی است که وحدت متعلق باشد؛ مولا اگر گفت: «**اَکْرَمَ عَالِماً**»، مجدداً نیز گفت: «**اَکْرَمَ عَالِماً**» ، اینجا چون وحدت متعلق وجود دارد، می‌توانیم مسأله تأکّد را مطرح کنیم؛ اما در جایی که تعدّد متعلق وجود دارد، مثلاً مولا در دلیل اول فرموده «**اَکْرَمَ عَالِماً**» و در دلیل دوم فرموده: «**اَکْرَمَ هَاشِمْیاً**» ، اینجا دیگر تأکّد معنا ندارد. همچنین در جایی که می‌گوید: «**اَکْرَمَ عَالِماً وَأَضْفَ هَاشِمْیاً**» نیز وحدت متعلق وجود ندارد؛ هرچند این دو متعلق در یک مجمع و یک عمل خارجی اجتماع پیدا کنند.

در اینجا گفته نمی‌شود که مجمع خودش متعلق برای این دو حکم است، بلکه مجمع است برای متعلق حکم، نه برای خود حکم. چه آن که حکم به این وجود واحد خارجی تعلق پیدا نکرده است؛ در یکی متعلق اکرام، عالم است و در دیگری، متعلق اکرام، هاشمی است و این دو بر وجود خارجی صدق می‌کنند و در آن اجتماع پیدا می‌کنند. بنابراین، نتیجه آن می‌شود که مسأله تأکّد با وحدت متعلق ملازمه دارد و در ما نحن فیه اصلاً وحدت متعلق نداریم.

دلیل بر عدم تداخل در صور سه‌گانه

در مقابل گروهی که به تداخل قائلند، برخی معتقدند که باید در این سه صورت نیز مثل صورت اول مسأله عدم تداخل را مطرح کنیم. به این دلیل که عرف حکم می‌کند به این که احکام متعدّد امتثال‌های متعدد لازم دارد؛ هر حکمی امتثال مستقل خودش را می‌طلبد. بنابراین، از آنجا که در اینجا دو حکم داریم، عرف می‌گوید باید دو امتثال نیز واقع شود.

اشکال این دلیل

از این دلیل چند جواب می‌توان داد. **جواب اول:** این است که حاکم در باب امتثال، عرف نیست؛ بلکه عقل است. عقل می‌گوید: اگر امتثال به فعل واحدی محقق شد — هرچند امتثال ده حکم هم باشد —، عقل می‌گوید این عمل برای امتثال احکام در اینجا کافی است. **جواب دوم:** اگر سراغ خود عرف نیز برویم، عرف می‌گوید: هنگامی که یک عمل را به یک نیت انجام دادی و یک عنوان بر آن منطبق شد، یک مقدار ثواب می‌دهند؛ اما جایی که بر یک عمل واحد عناوین متعدد منطبق می‌شود، خود عرف نیز انتظار ثواب بیشتری دارد. این کشف می‌کند از این که عرف با عمل واحد در جایی که عناوین متعدد بر آن منطبق می‌شود می‌پذیرد که با عمل واحد امتثال احکام متعدد انجام شود.

واقعاً هم وقتی به عرف مراجعه کنیم، عرف نمی‌گوید که تعدّد حکم، تعدّد امتثال می‌خواهد؛ بلکه عرف نیز مثل عقل می‌گوید هر حکمی امتثال لازم دارد؛ اما این‌که این امتثال هم باید متعدد باشد، الزامی برای این جهت قائل نیست. **نتیجه کلام:** نتیجه این می‌شود که در این صور سه‌گانه باید به اصالة التداخل قائل شویم و بگوییم اصل در باب مسببات در این صور ثلاثه تداخل است.

نکات باقی‌مانده بحث

دو نکته در اینجا (در باب تداخل مسببات) باقی می‌ماند **نکته اول:** این است که در مورد چهارم که مسأله نماز نافله و نماز غفيله است، اگر کسی بگوید که بعضی از افعال عرفی نیز وجود دارد که با فعل واحد امکان امتثال چند تکلیف وجود دارد، به عنوان مثال، اگر مولا به عبدش گفت برو پنیر بخر؛ دو مرتبه امر کرد ماست بخر، و بار سوم نیز امر کرد که نان بخر، در اینجا عرف نمی‌گوید که عبد باید دو سه مرتبه برود بازار و برگردد؛ بلکه اگر در با یک مرحله بازار رفتن این سه شیء را بخرد، کافی است.

اشکال: اما سؤال این است که عبادات (و این مورد چهارم نیز که عنوان عبادت را دارد) متقوم به قصد است؛ از شخص سؤال می‌کنیم که این چهار رکعت را به چه نیتی خواندی؟ می‌گوید به نیت نماز ظهر، چهار رکعت بعد از نیت نماز عصر؛ آن‌چه که عبادات را از یکدیگر تمییز می‌دهد قصد است. در جای خود ثابت شده است که با یک نماز چهار رکعتی نمی‌شود هم قصد نماز ظهر نمود و هم قصد نماز عصر. حال، در دو نماز مستحبی که عنوان نافله دارد، به چه دلیل می‌توانیم بگوییم که با این دو رکعت، هم قصد نماز نافله و هم قصد نماز غفيله می‌شود کرد؟

در حالی که امکان دارد امتثال در آنها مثل نماز ظهر و عصر باشد؛ یعنی لازم است هر کدام جداگانه انجام شود؛ چرا که از امور قصديه‌اند و برای تحقق، باید قصد جداگانه انجام شود. و با عمل واحد شک داریم که هر دو را می‌توانیم قصد کنیم یا نه؟ اینجا اگر دو رکعت را به قصد هر دو انجام دادیم، نمی‌توانیم بگوییم نافله را انجام داده‌اید و نمی‌توانیم بگوییم غفيله را انجام داده‌اید. **جواب:** جوابی که داده می‌شود این است که صرف آن‌که فعلی از عناوین قصديه است، سبب نمی‌شود که باب تداخل در اینجا مسدود شود. در باب غسل، غسل جمعه یک قصدي لازم دارد، غسل جنابت هم قصد دیگری لازم دارد و هكذا. در اینجا باید دقت کنید که قاعده چیست؟ آیا قاعده این است که اگر فعل واحد مصداق امتثال هر دو تکلیف شد، باید قائل به تداخل شویم و برای این که مصداق امتثال هر دو نباشد، دلیل لازم داریم که به نظر ما حق نیز این است؛ هرچند که این حکم و این فعل از عناوین قصديه است؛ و ما خارجاً می‌دانیم که با یک فعل انسان می‌تواند ده تا قصد بکند.

اما در مواردی مانند مسأله نماز ظهر و عصر، دلیل داریم که با یک نماز نمی‌شود هر دو نماز را قصد کرد؛ والا اگر دلیل خاص وجود نداشت، می‌گفتیم با یک نماز می‌شود هر دو را قصد کرد. عقل و عرف همان طور که بیان کردیم، می‌گوید فعل واحد مجمع برای امتثال هر دو است؛ هرچند که هر دو از عناوین قصديه باشند. لذا، اشکالی در اینجا از نظر عرف وجود ندارد. این نکته اول، نکته دوم باقی ماند که انشاءالله فردا این نکته و یک مطلب دیگری که در مفهوم شرط مانده است را خواهیم گفت؛ و انشاءالله، به لطف خدا از روز شنبه بحث مفهوم وصف را شروع می‌کنیم. والسلام.